



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه هفتاد و هشتم؛ شنبه ۱۳۹۶/۱۲/۱۹

نقضی بر قاعده نهی از «ربح ما لم یضمن»

نقض اول: لازمه این قاعده آن است که ربح مال مغضوبه نتواند برای مالک باشد

نقضی بر قاعده نهی از «ربح ما لم یضمن» می‌تواند وارد شود که شاید واضح‌ترین آنها این باشد که طبق این قاعده اگر کسی چیزی را غصب کند، چون ضمانش بر عهده اوست پس نباید ربحش هم برای مالک باشد؛ مثلاً کسی گوسفندی را غصب کند و این گوسفند بچه‌دار شود، طبق این قاعده باید بگوییم چون ضمان گوسفند بر عهده غاصب است، لذا منافع و ربحش هم برای اوست یا حداقل دیگر برای مالک نیست، در حالی که شکی نیست تمام منافع و سود مال مغضوبه برای مالک است، چنان‌که امام صادق علیه السلام در صحیحۀ ابوولاد چنین فرمودند و نظیر این استدلال را مردود دانستند.

در صحیحۀ ابوولاد آمده بود که ایشان بغلی را کرایه کرده بود تا قصر ابن هبیره برود، اما وقتی خبردار شد بدهکار او از آنجا رفته، به سوی نیل رفت و از آنجا به بغداد و از بغداد به کوفه برگشت. وقتی قضیه را به صاحب بغل گفت، در اجاره این مدت اختلاف کردند و پیش ابوحنیفه رفتند. ابوحنیفه ظاهراً به «الخراج بالضمن» تمسک کرد و گفت هیچ چیزی بر عهده ابوولاد نیست؛ زیرا وقتی خلاف قرارداد عمل کرد، ضمان بغل بر عهده‌اش آمد و کرایه ساقط شد، و وقتی بغل را صحیح برگرداند و صاحبش آن را تحویل گرفت، چیزی بر عهده غاصب نیست. ابوولاد می‌گوید بعداً خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و قضیه را برای ایشان تعریف کردم، حضرت فرمودند: «فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَ شِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا» و به ابوولاد فرمودند: کرایه بغل در این سه مسیر بر عهده توست و چیزی در مقابل تعریف دابه به تو نمی‌رسد

چراکه غاصب بودی.^۱

برخی گفته‌اند کلام امام صادق علیه السلام در صحیحۀ ابوولاد، این قاعده را نقض نمی‌کند؛ چراکه کلام حضرت مربوط به نمائات و منافع عینِ مغضوبه است که تابع اصل هستند و چون تابع اصل هستند لامحاله غاصب، ضامن آنها می‌باشد و اگر عین یا نمائات آن را اتلاف کند - علی اختلاف اینکه مستوفاء باشد یا حتی غیر مستوفاء - باید عوض آن را به مالک برگرداند، در حالی که بحث ما در ربح تجاری است.

اما این جواب ناتمام است؛ زیرا اگر صاحب بغل در حینی که بغلش مغضوب بود، آن را با سود می‌فروخت، قطعاً سودش حلال و بیعش صحیح بود - چون غصبی است که برمی‌گردد - پس چگونه می‌گویید «ربح ما لم یضمن» شامل این موارد نمی‌شود؟!

فقهاء برای این قاعده چنین مثال زده‌اند که «کسی چیزی را قبل از اینکه مالک شود یا وکالت از مالک داشته باشد، به نحوی بفروشد که بیعش قطعی باشد و قصدش این باشد که بعداً آن متاع را بخرد و تحویل دهد» و گفته‌اند ظاهراً روایت ناظر به این صورت و نظیر این صورت است و آنچه که برخی گفته‌اند از این

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۹۰:

عَدَّةٌ مِنْ أَضْحَانِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي وَوَلَادٍ الْحَنَاطِ قَالَ: أَكْثَرْتُ بَعْلًا إِلَى قَضِرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ ذَاهِبًا وَ جَانِبًا بِكَدَا وَ كَدَا وَ حَرَجْتُ فِي طَلَبِ غَرِيمٍ لِي فَلَمَّا صِرْتُ قُوبَ قَنْطَرَةَ الْكُوفَةِ حُبْرْتُ أَنْ صَاحِبِي تَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ كَانَ ذَاهِبًا وَ مَجِيبِي خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا. فَأَحْبَرْتُ صَاحِبَ الْبُعْلِ بِعُدْرِي وَ أَرَدْتُ أَنْ أَتَحَلَّلَ مِنْهُ مِمَّا صَنَعْتُ وَ أَرْضِيَهُ فَبَدَّلْتُ لَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَتَرَضَيْنَا بِأَبِي حَنِيفَةَ فَأَحْبَرْتُهُ بِالْقِصَةِ وَ أَخْبَرَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي: مَا صَنَعْتَ بِالْبُعْلِ؟ فَقُلْتُ: قَدْ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ سَلِيمًا قَالَ: نَعَمْ بَعْدَ خَمْسَةِ عَشَرَ يَوْمًا قَالَ: فَمَا تُرِيدُ مِنَ الرَّجُلِ؟ فَقَالَ: أُرِيدُ كِرَاءَ بَعْلِي فَقَدْ حَبَسَهُ عَلَيَّ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَقَالَ: مَا أَرَى لَكَ حَقًّا لِأَنَّهُ أَكْثَرَاهُ إِلَى قَضِرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ فَخَالَفَ وَ رَكِبَهُ إِلَى النَّبْلِ وَ إِلَى بَعْدَادَ فَضَمَّنَ قِيَمَةَ الْبُعْلِ وَ سَقَطَ الْكِرَاءُ فَلَمَّا رَدَّ الْبُعْلُ سَلِيمًا وَ قَبَضْتَهُ لَمْ يَلْزَمْهُ الْكِرَاءُ.

قَالَ: فَحَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ وَ جَعَلَ صَاحِبُ الْبُعْلِ يَسْتَرْجِعُ فَرَحْمَتُهُ مِمَّا أَقْنَى بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ فَأَعْطَيْتُهُ شَيْئًا وَ تَحَلَّلْتُ مِنْهُ. وَ حَجَجْتُ تِلْكَ السَّنَةَ فَأَحْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمَا أَقْنَى بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ: فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَ شِبْهِهِ تَحْبِيسُ السَّمَاءِ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بِرَكَّتِهَا قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَمَا تَرَى أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَرَى لَهُ عَلَيْكَ مِثْلَ كِرَاءِ بَعْلٍ ذَاهِبًا مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى النَّبْلِ وَ مِثْلَ كِرَاءِ بَعْلٍ رَاكِبًا مِنَ النَّبْلِ إِلَى بَعْدَادَ وَ مِثْلَ كِرَاءِ بَعْلٍ مِنَ بَعْدَادَ إِلَى الْكُوفَةِ ثَوْفِيهِ إِيَّاهُ قَالَ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَلَّمْتُهُ بِدَرَاهِمٍ فَلِي عَلَيْهِ عَلَّمُهُ فَقَالَ لَا لِأَنَّكَ غَاصِبٌ. قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ لَوْ عَطَبَ الْبُعْلُ وَ نَفَقَ أَلَيْسَ كَانَ يَلْزَمُنِي؟ قَالَ: نَعَمْ قِيَمَةُ بَعْلٍ يَوْمَ خَالَفْتُهُ قُلْتُ: فَإِنْ أَصَابَ الْبُعْلُ كَسْرًا أَوْ ذَبْرًا أَوْ غَمْرًا؟ فَقَالَ: عَلَيْكَ قِيَمَةُ مَا بَيْنَ الصَّحَةِ وَ الْعَيْبِ يَوْمَ تَرُدُّهُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: مَنْ يَعْرِفُ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَنْتَ وَ هُوَ إِمَّا أَنْ يَحْلِفَ هُوَ عَلَى الْقِيَمَةِ فَيَلْزَمُكَ فَإِنْ رَدَّ الرَّيْمِينَ عَلَيْكَ فَحَلَفْتَ عَلَى الْقِيَمَةِ لِرَمِّهِ ذَلِكَ أَوْ يَأْتِي صَاحِبَ الْبُعْلِ بِشُهُودٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ قِيَمَةَ الْبُعْلِ حِينَ أَكْثَرَى كَدَا وَ كَدَا فَيَلْزَمُكَ.

فَقُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَعْطَيْتُهُ دَرَاهِمَ وَ رَضِيَ بِهَا وَ حَلَلَنِي فَقَالَ: إِنَّمَا رَضِيَ بِهَا وَ حَلَلَكَ حِينَ قَضَى عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ بِالْجَوْرِ وَ الظُّلْمِ وَ لَكِنْ ارْجِعْ إِلَيْهِ فَأَحْبَرَهُ بِمَا أَقْنَيْتُكَ بِهِ فَإِنْ جَعَلَكَ فِي حِلٍّ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْكَ بَعْدَ ذَلِكَ. قَالَ أَبُو وَوَلَادٍ: فَلَمَّا انْصَرَفْتُ مِنْ وَجْهِ ذَلِكَ لَقِيْتُ الْمُكَارِي فَأَحْبَرْتُهُ بِمَا أَقْنَيْتُ بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قُلْتُ لَهُ: قُلْ مَا شِئْتَ حَتَّى أُعْطِيكَهُ فَقَالَ: قَدْ حَبَّبْتُ إِلَيَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ وَقَعَ فِي قَلْبِي لَهُ التَّفْضِيلُ وَ أَنْتَ فِي حِلٍّ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أُرَدَّ عَلَيْكَ الَّذِي أَحَدْتُ مِنْكَ فَعَلْتُ.

نقض دوم: جواز بیع مالی که در ذمه دیگری است، برای مالک ذمه

نقض دیگری که وارد می‌شود آن است که اگر کسی مالک ذمه دیگری باشد و مثلاً یک تن گندم از او طلب داشته باشد، می‌تواند آن دین را بفروشد و سود ببرد با اینکه ضمانش بر عهده او نیست، بلکه بر عهده آن فرد است - و اصلاً ضمانش به این است که در ذمه باشد و تلف چیزی که در ذمه است معنا ندارد - به هر حال طلبکار می‌تواند آن دین را بفروشد و سود هم ببرد، با اینکه آن لحظه در ضمان او به معنای معمول نیست، مگر در فرض خاصی که بدهکار فوت کند و هیچ ترکه‌ای نداشته باشد.

نقض دیگری نیز در اینجا ذکر شده که دیگر نیاز نیست ذکر کنیم و فقها هم به این حرفها اعتناء نکرده‌اند و نهایت اینکه روایت مجمل می‌شود و نمی‌تواند مستند قرار گیرد.

علاوه آنکه این قاعده شامل صورت‌هایی نمی‌شود که عده‌ای از فقهاء گفته‌اند با تخلص‌هایی که از ربا وجود دارد می‌توان اضافه گرفت، حتی در قرض ربوی - فرقی نمی‌کند چه شرط زیادت در ضمن عقد اول باشد که محقق اصفهانی رحمته‌الله فرمودند و چه در ضمن عقد دوم باشد - و این موارد مصداق ربح ما لم یضمن نیست؛ چراکه بایع، ملک خود را می‌فروشد و شرط می‌کند در حالت خاصی، مشتری به عنوان ثمن مبیع بیشتر بدهد و چون مبیع در ضمان بایع بوده، سودی که می‌برد در مقابل چیزی است که در ضمانش بوده است و «ربح ما لم یضمن» نیست، حتی اگر شرط زیاده در بیع اول هم باشد.

بنابراین اینکه مشهور قائل به حرمت مطلق زیادت شده‌اند و برخی مانند محقق اصفهانی قائل به حرمت زیادت در بیع دوم شده‌اند، عبارت «نهی عن ربح ما لم یضمن» که طبق روایت صحیح از معصوم علیه‌السلام صادر شده است، نمی‌تواند یکی از ادله آن باشد. البته اینکه می‌گوییم محقق اصفهانی رحمته‌الله زیادت در بیع دوم را مطلقاً جایز نمی‌داند، مقتضای اطلاق کلام ایشان است. ولی ممکن است کسی کلام ایشان را به نحو دیگری معنا کند و بگوید مقصود از بیع دوم آن نیست که متاع دیگری وجود داشته باشد که به قیمت بیشتری فروخته شود و در ضمن آن تأجیل ثمن عقد اول شرط شود، بلکه مقصود آن است آنچه را که در ذمه است با مدت بفروشد در مقابل چیزی به قیمت بیشتر یا حتی چیزی نزدیک به این. اما این احتمال بعید است و ظاهر کلام ایشان اطلاق دارد و بلکه قرائنی وجود دارد که شامل هر دو می‌شود، هرچند بعض قرائن هم آن را نفی می‌کند.

۳. تمسک به صحیحہ محمد بن قیس:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرِقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا فَإِنْ جُوزِيَ أَجُودَ مِنْهَا فَلْيَقْبَلْ وَلَا يَأْخُذْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَةَ مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرِقِهِ.^۳

این روایت از لحاظ سند تمام است و ظاهراً مراد از محمد بن قیس، محمد بن قیس البجلی است که ناقل قضایای امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: کسی که پول نقره به دیگری قرض می دهد، شرط نکند مگر مثل آن را، اگر آن فرد بهتر از آن برگرداند قبول کند و کسی از شما شرط نکند رکوب دابه یا عاریه متاعی را به خاطر قرض پول نقره.

دو فقره این روایت مورد استدلال مخالفین واقع شده است. یکی فقره «مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرِقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» که گفته اند «فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» اطلاق دارد؛ چه در ضمن خود عقد قرض شرط کند و چه در ضمن عقد دیگر.

فقره دوم عبارت ذیل روایت که می گوید «يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرِقِهِ». توضیحی که در این عبارت می آید، قضیه ربا را خیلی توسعه می دهد و بیان می کند هیچ چیزی به خاطر قرض نباید اضافه بگیرد، حتی اگر مثل رکوب دابه یا عاریه متاع باشد؛ مثلاً اگر در عقد دیگری شرط زیادت کند، معلوم است که به خاطر قرضش می باشد؛ یعنی چون به او قرض داده یا می دهد یا دین موجود را تأجیل می کند، معامله محاباتی با او انجام می دهد. بنابراین این عبارت شامل هر نوع زیادت می شود، ولو اینکه زیادت در قالب بیع محاباتی باشد که کلاً خارج از عقد اول است، و حتی چه بسا کسی ادعا کند اطلاق عبارت «مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرِقِهِ» شامل داعی هم می شود.

به نظر می آید صحیحہ محمد بن قیس یکی از قویترین ادله ای است که مخالفین از قدیم به آن استدلال کرده اند. محقق حلی در *الرسائل التسع*^۴ این مسئله را مطرح می کند و بطلان «شرط زیادت در عقد دیگر یا به

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب الدین و القرض، باب ۱۹، ح ۱۱، ص ۳۵۷ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰۳.

۴. *الرسائل التسع* (للمحقق الحلی)، ص ۱۳۴:

المسألة السابعة في جرّ النفع بالقرض:

من أقرض غيره مالا ليجزّ به نفعاً فيه روايتان: أحدهما الجواز، و الأخرى المنع، و هذه الترجمة قد تظهر في صور، فلنذكر صورة ممّا وقع

التجاذب فيه ليتناولها البحث محرراً فنقول:

واسطة عقد ديگر» را از جانب بعضی ولو به صورت فی الجمله نقل می کند و بیان می کند از جمله ادله ای که می شود به نفع آنها استدلال کرد، همین صحیحه محمد بن قیس است.

در زمان علامه رحمته الله هم این بحث داغ بوده و ایشان در *المختلف* این مسئله را مطرح می فرمایند و بحث مفصلی را در رابطه با ربا و اینکه در ضمن عقد دیگری شرط اضافه شود (یعنی بیع محاباتی شود) و یا حتی صورتی که در قرض اشتراط زیاده نشود بلکه فقط شرط شود عقد دیگری انجام دهند، مطرح می کنند و بیست و پنج دلیل می آورند بر اینکه اگر زیادت در عقد دیگری باشد جایز است.^۵ البته صاحب *مفتاح الكرامة*

من أقرض غيره مالا ليبتاع منه شيئا بأكثر من ثمنه لا على وجه التبرع من المقرض، بل على وجه لو قيل للمقرض: لم أقرضت؟ قال: لأكتسب بسبب القرض، و بحيث لو لم يحابه المقرض لما أقرضه، هل يجوز ذلك؟ فيه تردد.

و لنذكر ما يحتج به لكل واحد من الوجهين ...

و أما التحريم فيمكن أن يحتج له بوجوه:

... الثالث: ما رواه محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام: و لا يأخذ أحدكم ركوب دابة و لا عارية متاع يشترط من أجل قرض ورقه. و

المنع عامٌ فهو يتناول منع التوصل بالقرض إلى الفائدة، سواء كان باشتراط محاباة أو مطلقاً، عملاً بإطلاق اللفظ. (*الرسائل التسع*، ص ۱۵۰)

۵. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۵، ص ۳۰۰:

مسألة: المشهور بين علمائنا الماضين و من عاصرناهم إلا من شد أنه يجوز بيع الشيء اليسير بأضعاف قيمته

بشرط أن يقرض البائع المشتري شيئاً، لأنهم نضوا على جواز أن يبيع الإنسان شيئاً بشرط الإقراض أو الاستقراض أو الإجارة أو السلف أو غير

ذلك من الشروط السائغة، و قد كان بعض من عاصرناهم يتوقف في ذلك.

لنا: وجوه:

الأول: قوله تعالى وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و هذا أحد جزئياته فيكون داخلاً تحت حكمه.

الثاني: قوله تعالى إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ دَلَّ الاستثناء على تسوية التجارة المقترنة بالرضى، و صورة النزاع داخلة تحته.

الثالث: أنه لا خلاف بين علماء الأمصار في جواز بيع الشيء بأضعاف قيمته أو بأقل من قيمته، فنقول: انضمام الشرط إليه لا يغير حكمه، لأنه

شرط سائغ يجوز اشتراطه في البيع بشئ المثل أو في الإجارة و غيرها من العقود إجماعاً فيجوز في صورة النزاع، إذ الحكمة الداعية إلى شرعيته في

تلك الصورة موجودة هنا، و لقوله - عليه السلام - «المؤمنون عند شروطهم».

الرابع: أنه اتفاق علماء الإمامية السابقين فإنهم قالوا: لا بأس أن يبتاع الإنسان من غيره متاعاً أو حيواناً أو عقاراً أو غير ذلك بالنقد و النسيئة، و

يشترط أن يسلفه البائع شيئاً في بيع أو يستسلف منه في مبيع أو يقرضه شيئاً معلوماً إلى أجل أو يستقرض منه، فيكون حجة لما ثبت من أن إجماع

الإمامية حجة.

قال المفيد: لا بأس بأن يبتاع الإنسان من غيره متاعاً أو حيواناً أو عقاراً بالنقد و النسيئة معاً، على أن يسلف البائع شيئاً في مبيع أو يستسلف منه

في مبيع أو يقرضه مائة درهم إلى أجل أو يستقرض منه. قال: و قد أنكر ذلك جماعة من أهل الخلاف لسنا نعرف لهم حجة في الإنكار، و ذلك أن

البيع وقع على وجه حلال، و السلف و القرض جائزان، و اشتراطهما في عقد البيع غير مفسد له بحال. قال: و قد سئل الباقر - عليه السلام - عن

القرض يجر النفع؟ فقال - عليه السلام -: خير القرض ما جر نفعاً.

الخامس: تطافر الروايات عليه و تطابقها من غير معارض، فيتعين العمل عليه. روى محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، عن رجل كتب إلى العبد

الصالح - عليه السلام - يسأله أتى أعامل قوماً أبيعهم الدقيق أربح عليهم في الففيز درهمين إلى أجل معلوم و أنهم يسألوني أن أعطيهم عن نصف

الدقيق دراهم فهل لي من حيلة إلا أدخل في الحرام؟ فكتب- عليه السلام- إليه: أقرضهم الدراهم قرضا وازدد عليهم في نصف القفيز بقدر ما كنت تريخ عليهم ...

السادس: أن هذا شرط سائع، فإنَّ القرض أمر مطلوب، وقد ندب الشارع إليه وجعل ثوابه ضعف ثواب الصدقة، وإذا كان سائغا وجب الوفاء به، لما رواه ابن سنان في الصحيح، عن الصادق- عليه السلام- قال: المسلمون عند شروطهم، إلا كلَّ شرط خالف كتاب الله عزَّ وجلَّ فلا يجوز. وفي الصحيح عن عبد الله بن سنان، عن الصادق- عليه السلام- قال: سمعته يقول: من اشترط شرطا مخالفا لكتاب الله عزَّ وجلَّ فلا يجوز له، ولا يجوز على الذي اشترط عليه، والمسلمون عند شروطهم في ما وافق كتاب الله عزَّ وجلَّ.

السابع: الأحكام إنما شرعت للمصالح ووضعت لمنافع العباد- وهو ظاهر قد ثبت في علم الكلام- فكلَّ مصلحة لا مفسدة فيها وجب في حكم الله تعالى مشروعيتها، ولا ريب في ثبوت المصلحة في مثل هذا البيع، لأنَّ الحاجة الى الاقتراض داعية، ولا يجب على الإنسان نفع غيره، فقد يدخل بذلك إلا مع المعاوضة، وشرط الزيادة في القرض حرام، فوجب أن يجعل لها ذريعة إلى تسويق ذلك، وما ذكرناه صالح له ولا مفسدة فيه، فوجب أن يكون سائغا.

الثامن: إن جازت المحاباة في البيع مطلقا جازت مع اشتراط الاقتراض والمقدم حق بالإجماع، إذ لا نزاع في جواز بيع الشيء اليسير بأضعاف قيمته مجردا عن القرض فيكون التالي حقا، لأنَّه لما ساغ بذل الثمن الكبير في مقابلة الشيء اليسير مجردا عن نفع البازل ساغ بذله مع نفعه، وإلا لزم حصول الضرر الخالي عن النفع للباذل، وهو منفي بقوله- عليه السلام-: «لا ضرر ولا إضرار» ولا ريب في حصول النفع بالإقراض، مع أنه سائع في نفس الأمر، فوجب أن يكون أولى بالمشروعية.

التاسع: القرض سائع بالإجماع، فيكون سائغا على تقدير الاشتراط في هذا البيع، عملا بالاستصحاب. العاشر: بيع اليسير بالثمن الكثير سائع بالإجماع، فيكون سائغا على تقدير اشتراط الإقراض فيه عملا بالاستصحاب. الحادي عشر: الأصل إباحة الأشياء الى أن يظهر المزيل عنه، فيكون صورة النزاع كذلك، ولم يثبت المزيل فيها عن حكم الأصل فيكون مباحا. الثاني عشر: تحريم هذا البيع يستلزم الضرر فيكون منفيًا لانتفاء لازمه. بيان الملازمة: أن الحاجة قد تدعو الى الاقتراض و الى بيع الشيء اليسير بثمان يزيد على قيمته، فلو لا مشروعية ذلك لزم الضرر، وأما انتفاء اللازم فلنقله- عليه السلام-: «لا ضرر ولا إضرار في الإسلام».

الثالث عشر: في التحريم تكليف، والأصل عدمه. الرابع عشر: كلَّ واحد من البيع والقرض سائع بالإجماع، فيكون المجموع كذلك، لأنَّ عند الاجتماع إن لم يحصل أمر زائد على الاحاد وجب بقاء الإباحة، لوجود العلة السالمة عن المعارض له، وإن حصل فالمقتضي لذلك الزائد إما كلَّ واحد من الأجزاء أو أحدها، وكلاهما باطل، وإلا لزم أن يكون كلَّ واحد من الأجزاء أو الواحد علة في التحريم، وهو باطل بالإجماع، ولأنَّه خالف القرض، إذ كلَّ منهما قد فرضنا أنه مباح. الخامس عشر: المناسبة تقتضي الإباحة، لأنَّ المجموع المركب من البيع والقرض أمر مطلوب، والتحليل طريق صالح، فوجب أن يكون طريقا ثابتا عملا بالمناسبة.

السادس عشر: الدوران يقتضي الإباحة، لأنَّ البيع الصادر من أهله في محلِّه الجامع لشرائطه علة في الإباحة، لاقترانها في جميع صور النزاع، وإذا كان البيع علة وقد وجد في صورة النزاع فيثبت مقتضاه وهو التحليل.

السابع عشر: قد بينا في علم الكلام أن أفعال الله تعالى معللة بالمصالح والحكم، وأنه سبحانه يفعل لغرض و غاية لا لعبت كما يقوله الأشاعرة، والأصل في الأحكام أنها لا تثبت تعبدًا، فإذا أمرنا الشارع بأمر وجب أن يكون له حكمة باعثة عليه، وإباحة البيع مستندة الى الاحتياج إلى المعاوضة، فوجب أن يكون هو العلة، وهي ثابتة في صورة النزاع فيثبت مقتضاه.

الثامن عشر: علة التحريم منتفية فيكون منتفيا، لوجوب انتفاء المعلول عند انتفاء علته. بيانه: أن هذا المجموع قد اشتمل على ماهية البيع وليست علة للتحريم بالضرورة، وإلا لكان كلَّ بيع حراما، وعلى ماهية القرض فالبحت فيها كالبحت في ماهية البيع، وعلى المحاباة فالبحت فيها كالأوليين، فإذا البيع والقرض والمحاباة سائغة وهو المدعى.

می‌گوید بعض ادله‌ای که علامه رحمته‌الله اقامه کرده برای احتجاج است، بعضی برای الزام است و بعضی هم وجهش را نفهمیدیم چیست. به هر حال مهم آن است که بررسی کنیم دلالت کدام‌یک از این ادله تمام است.

ظاهراً در زمان مرحوم وحید بهبهانی رحمته‌الله نیز این بحث اوج گرفته بود، تا آنجا که ایشان در رساله‌ای که برای این موضوع تالیف کرده می‌فرماید: در زمان ما شایع شده که فقط زیاده بی واسطه را در قرض حرام می‌دانند، ولی اگر در خود عقد قرض کسی شرط بیع محاباتی کند حرام نیست؛ مثلاً اگر کسی بگوید صد هزار تومان یک ماهه قرض می‌دهم به شرط اینکه خودکار ده هزار تومانی را به هزار تومان به من بفروشی، چنین قرضی باطل و حرام نیست؛ زیرا «عقد» که زیاده نیست بلکه فعلی را شرط کرده‌اند.^۶

التاسع عشر: البيع المشتمل على المحاباة سائغ بالإجماع، فلا يكون حراما باعتبار انضمامه الى القرض المثاب عليه بالإجماع. العشرون: أنه قرض قد اشتمل على منفعة فيكون سائغا، لما رواه محمد ابن مسلم في الحسن، عن الصادق - عليه السلام - قلت: إن من عندنا يروون أن كل قرض يجزّ منفعة فهو فاسد، قال: أو ليس خیر القرض ما جزّ منفعة.

و عن محمد بن عبدة قال: سألت أبا عبد الله - عليه السلام - عن القرض يجزّ المنفعة؟ قال: خير القرض ما يجزّ المنفعة. الحادي والعشرون: أنه يجوز اشتراط انقاد القرض بأرض أخرى، و هو مشتمل على النفع، فيجوز اشتراطه في البيع. أما المقدمة الأولى: فلما رواه زرارة في الصحيح، عن أحدهما - عليهما السلام. و يعقوب بن شعيب في الصحيح، عن أبي عبد الله - عليه السلام - في الرجل يسلف الرجل الورق على أن ينقدها إياه بأرض أخرى و يشترط [ذلك عليه]، قال: لا بأس. و نحوه رواه أبو الصباح في الصحيح، عن الصادق - عليه السلام - . و أما الثانية: فلعدم الفرق بين المنافع في المشروعية إذا انتفت وجوه المفاسد عنها.

الثاني والعشرون: يجوز انضمام عقد الإجارة و عوضها الى القرض، فكذا يجوز البيع. أما المقدّمّة الأولى: فلما رواه أبو بصير في الصحيح، عن الباقر - عليه السلام - قال: قلت له: الرجل يأتيه النبط بأحمالهم فيبيعها لهم بالأجر فيقولون له: أقرضنا دنائير فإنا نجد من يبيع لنا غيرك و لكننا نخضك بأحمالنا من أجل أنك تقرضنا، فقال: لا بأس. و أما الثانية: فلعدم الفرق بين العقدين، فإن كانت المنفعة في القرض علة في التحريم كانت كذلك في البابين، و إلا فلا فيهما. الثالث والعشرون: أن المال للمتعاقدين، و قد جعل الشارع لهما ولاية النقل إليهما و الالتزام و التسلّط عليه بجميع أسباب النقل، و قد التزم فوجب أن يلزم.

الرابع والعشرون: أن القول بالتحريم في صورة النزاع مع القول بإباحة غيرها من أنواع البيوعات مما لا يجتمعان، و الثاني ثابت بالإجماع فينتفي الأول.

و بيان عدم الاجتماع وجهان: الأول: أن المشترك - و هو ماهية البيع - إما أن يكون علة في الإباحة أو لا، و على كلا التقديرين يحصل التنافي بين عدم الإباحة في صورة النزاع و ثبوتها في غيرها من البيوعات. الثاني: أن مقتضى الإباحة في كلّ الصور المباحة إنما هو كونها بيعا، إذ الأصل عدم غيره، و هذا موجود في صورة النزاع فلا يقع الافتراق.

الخامس والعشرون: أن إباحة هذا البيع لا يستلزم ارتفاع الواقع، و إذا لم يستلزم ارتفاع الواقع كان واقعا.

٦. الرسائل الفقهية (للوحد البهبهاني)، ص ٢٣٩.

رسالة في القرض بشرط المعاملة المحاباتيّة

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله ربّ العالمين، و صلّى الله على محمّد و آله الطاهرين.

اللهم امددني و أيّدي و سدّدي و وقّفتي لما تحبّ و ترضى بمحمّد و آله المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

أما وحيد بهبهانی رحمته الله من این حرف عصبانی می‌شود و می‌گوید: کدام عاقلی این را زیادت نمی‌داند؟! بلکه وقتی شارع مقدس می‌گوید زیاده حرام است، فرقی نمی‌کند بین اینکه مثلا بگوید نه هزار تومان اضافه بده و بین اینکه شرط کند متاعی را که هزار تومان ارزش دارد، ده هزار تومان از او بخرد. ایشان رساله مفصلی در این زمینه می‌نویسد و درصدد اثبات این مطلب هستند که این عین رباست. بله، اگر در معامله دیگری شرط شود، ممکن است جایز باشد که البته ایشان در آخر احتیاط می‌کنند. جالب است که بسیاری از مطالب و جوهی که در کلمات مرحوم امام رحمته الله است، تقریباً همه آنها را قبلاً مرحوم وحید بهبهانی متعرض شده‌اند.

مرحوم سید جواد عاملی رحمته الله صاحب مفتاح الكرامة^۷ - که واقعا فقیه محیط و متبعی بوده - می‌گوید: شیخ جعفر و سید محمد مهدی بحر العلوم رحمته الله با وحید بهبهانی رحمته الله مخالفت کرده‌اند.^۸ صاحب مفتاح الكرامة می‌گوید

أما بعد: اعلم! أن جمعا من علماء هذا الزمان - أيدهم الله تعالى - اعتقدوا حلية القرض بشرط المعاملة المحاباتيّة، و مرادي منها هنا أن يبيع المقرض من المقرض بأزيد من ثمن المثل أو يشري منه بأنقص منه، أو يؤجر بأزيد من اجرة المثل، أو يستأجر منه بأنقص منها، أو يصالح كذلك، أو يعاوض كذلك، أو يملك منه عينا أو منفعة بعقد هبة أو غيره.

و ادعى بعضهم عدم الخلاف بين الشيعة في هذه الحلية، و أن الخلاف فيها من العامة، و بهذا السبب شاعت هذه المعاملة و ذاعت، بحيث لا يرون فيها منعا و لا كراهة، و لا ريبه و لا شبهة، و لا يحتاطون أصلا و مطلقا، و إن كان ديدنهم التجنب عن الشبهة، مثل أنهم لا يشربون التتن في الصوم، و إن كان الصوم مستحبًا، و ترك الشرب مضرًا في الجملة، مع كون تركهم إياه في غاية المشقة، و يورث اختلال دماغ و تشويش ذهن بالنسبة إلى الصلاة و غيرها من العبادات، هذه و غيرها من الشبهات التي هي أدون منها شبهة، و ربما كان الأمر فيها في غاية السهولة، و لا يحتاطون في القرض المذكور و نفعه.

مع أن درهما من الربا أشدّ عند الله من سبعين زنية كلّها بذات محرم - مثل الامّ و الأخت و الخالة و العمّة - في جوف الكعبة. إلى غير ذلك من التهديدات البالغة و التخويفات الهائلة، حتّى أنه تعالى في القرآن ما اكتفى بتحذير، أو تحذيرين، أو ثلاثة، أو أربعة، أو خمسة، أو ستّة، بل الذي عثرت عليه سبع آيات.

و من تحذيراته فيها، فَإِن لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِخَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مِنْهَا وَ مَنْ غَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، وَ مِنْهَا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.

و أما التي في السنة، فهي أكثر من أن تحصي، مثل ما ورد «من أكل الربا ملأ الله بطنه [من] نار جهنم بقدر ما أكل، و إن حصل منه بغير أكل ما قبل الله منه عملا، و يكون دائما في لعنة الله و الملائكة ما دام معه قيراط منه»، و ما ورد من ... إلى غير ذلك، و ستعرف بعضا آخر.

هذا، مع أن فقهاءنا - رحمهم الله - بأجمعهم صرحوا بأن القرض بشرط النفع حرام، مطلقين للفظ النفع، غير مقيدين بما إذا لم تكن المعاملة محاباتيّة، مثل البيع بغير ثمن المثل، أو الإجارة كذلك، أو غير ذلك، مثل الهبة و العارية و غيرهما، بل و خصصوا الحلية بصورة التبرع ليس إلّا، و اتفقت عباراتهم على هذا، و لم تختلف مقالاتهم فيه أصلا و رأسا.

بل جمع منهم صرحوا بعدم التقييد و التخصيص، أو ظهر منهم ظهورا واضحا أن القرض بشرط تلك المعاملة حرام، مثل: الشيخ في «الاستبصار» و غيره أيضا، و المحقق في رسالته، و يظهر ذلك منه من كلام العلامة رحمه الله في «المختلف» أيضا ...

۷. مرحوم وحيد بهبهانی و سید محمد مهدی بحر العلوم، هر دو استاد سید جواد عاملی رحمته الله بوده‌اند و ایشان از هر دو بزرگوار تعبیر به استاد کرده است.

۸. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج ۱۵، ص ۱۲۱:

عالم زاهد، عابد نحرير شيخ حسين نجف - يعنى استادش و زميلش در شاگردى بحر العلوم - از من درخواست كرد نظرم را در اين مسئله بيان كنم و من هم رساله جديدي در اين مسئله نوشتم. ايشان لباب آن رساله را در *مفتاح الكرامه* ذكر کرده است و خلاصه كلامشان اين است كه اگر كسى چيزى را قرض بدهد و در ضمن آن شرط بيع محاباتي كند، حرام نمى باشد و فقط جايي حرام است كه رباي رسمى باشد؛ مثلاً بگويد صد هزار تومان قرض مى دهم و صد و ده هزار تومان پس مى گيرم، اما اگر بگويد صد هزار تومان قرض مى دهم به شرط اينكه انگشتر ده هزار تومان را به هزار تومان به من بفروشى، اين عيبى ندارد.

به هر حال از جمله ادله اى كه صاحب *مفتاح الكرامه* از جانب مخالفين نقل مى كند، تمسك به صحيحه محمد بن قيس بجلى است. ايشان استدلال به اين صحيحه را از وحيد بهبهانى^۹ نقل مى كند - هرچند قبل از ايشان هم به اين صحيحه براى اثبات اين مطلب استدلال شده است - و مى گويد «و قد اجيب عنه فى كشف الرموز»؛ فاضل آبي در كشف الرموز پاسخ اين استدلال را داده است. هم چنين در *المختلف* اين پاسخ ذكر شده است.

فاضل آبي^{۱۰} و مرحوم علامه^{۱۱}، اولاً در سند اين روايت خدشه کرده و گفته اند: محمد بن قيس مشترك بين

هذه المسألة من أمهات المسائل و مهماتها، و قد صنف استاذنا العلامة الإمام الماهر ملا محمد باقر حشره الله سبحانه مع من ضاعه في الحائر رسالة في تحريم ذلك - أعني القرض - بشرط البيع المشتمل على المحاباة و ادعى على ذلك اتفاق الأصحاب و تظافر الروايات، و وافقه على ذلك العلامة الحبر المعتبر الشيخ جعفر دام ظلّه، و خالفهما في ذلك استاذنا الإمام العلامة استاذ الكلّ في عصره السيّد محمد مهدي حشره الله تعالى مع أجداده الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين. و لما كان كذلك أحبّ شيخنا و مولانا العالم العابد الزاهد الحبر النحرير الكامل الشيخ حسين نجف دام ظلّه أن أنظر الأخبار و كلام الأصحاب و أمير الخطأ من الصواب، فذكرت ذلك لسيدنا المشار إليه أسبغ الله رحمته و رضوانه و غفرانه عليه، فدلّ على بعض المطالب و أشار إلى ملاحظة كلام كاشف الرموز الحسن بن أبي طالب.

فنظرت الرسالة المذكورة فوجدتها قد تضمنت أمرين: الأول أن فتح هذا الباب يسدّ باب المعروف بالكليّة. و الثاني أن ذلك قرض يجزّ نفعاً، و كلّ قرض كذلك فهو حرام.

فعارضت الأمر الأول بما ذكره أصحابنا من الحيل للتخلص من الربا متفقين عليه من دون مخالف أصلاً، و ما ذكره من جواز بيع الشيء بأضعاف قيمته حالاً و مؤجّلاً من غير خلاف أيضاً، فبالأول قد فتحو باب الحيلة، و بالثاني يتحقّق سدّ باب القرض و المعروف لمن أراد، لأنّ من أراد أن يقرض دراهم يعامل (ليعامل - خ ل) بسببها محاباة له مندوحة عن ذلك ببعض ما ذكره من التخلص، كما إذا أراد أن يقرضه مائة بشرط أن يشتري منه المقترض متاعه الذي يسوى عشرة بعشرين فليبعه المتاع المذكور بمائة و عشرين و يهبه المائة و يقرضه إياها إلى غير ذلك من أنواع التخلص من القرض بشرط البيع مع المحاباة و بدونها.

۹. حاشية مجمع الفائدة و البرهان، ص ۳۲۰:

و يدلّ عليه صحيحه محمد بن قيس المزبورة، فإنّ النهي حقيقة في الحرمة، و الحصر فيها يحرم كلّ شرط زائد عن اشتراط المثل و مغاير له.

۱۰. كشف الرموز في شرح مختصر النافع، ج ۱، ص ۵۳۰:

و قد اعترض (على الأول) بأنّ المقدّمة الثانية ممنوعة فلا يصحّ الاستدلال عليها بالخبر فان راويه أبو الجارود، و هو ضعيف ... (و على رواية)

ثقه و غیر ثقه است و در نتیجه سند روایت ناتمام است. اما صاحب مفتاح الكرامة^{۱۲} به این اشکال پاسخ می‌دهد که ظاهراً مراد از محمد بن قیس در این روایت، بجلی ثقه است؛ زیرا راوی این روایت یوسف بن عقیل است که مرحوم نجاشی فرموده است عاصم بن حمید و یوسف بن عقیل، هر دو راوی محمد بن قیس البجلی هستند و این کلام نجاشی قرینه است بر اینکه مراد محمد بن قیس بجلی است.

مضاف به اینکه نجاشی و مرحوم علامه رحمتهما نقل کرده‌اند که بجلی دارای کتاب بوده است^{۱۳} و از قمیین نقل کرده‌اند که یوسف بن عقیل هم کتاب داشته است، ولی ظاهراً یوسف بن عقیل کتاب مستقلاً که تألیف خودش باشد ندارد، بلکه همان کتاب محمد بن قیس است که گاهی به اسم استاد و گاهی به اسم شاگرد ذکر شده است^{۱۴}، اما نه مرحوم نجاشی و علامه و نه غیر این دو بزرگوار، برای محمد بن قیس ضعیف و حتی محمد بن قیس ممدوح، نقل کتاب نکرده‌اند. بله محمد بن قیس ضعیف از امام باقر علیه السلام نقل روایت کرده

محمد بن قیس بآنکه مجهول الشخص، فمن أصحابنا من یسمی بهذا الاسم، و هو ضعیف.

۱۱. مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۵، ص ۳۱۰:

لا یقال: حدیث محمد بن قیس یقتضی منعهما.

لأننا نقول: محمد بن قیس مشترك بین أشخاص، منهم من طعن فیہ، و لعلّ الراوی ذلك الشخص، فلا یجوز التعویل علی مثل هذه، لما عرفت من أنّ الاسم المشترك بین العدل و غیره لا یجوز العمل بالروایة المشتملة علیه، إلا بعد بیان أنّه العدل.

۱۲. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - الحدیثة)، ج ۱۵، ص ۱۳۱:

و قد اجیب عنه فی «كشف الرموز و المختلف باشتراك محمد بن قیس بین الثقة و غیره.

قلت: الظاهر أنّه الثقة، لأنّه روی عنه یوسف بن عقیل، و قد قال النجاشی: إنّه و عاصم بن حمید یرویان عنه، و قال النجاشی و المصنّف فی «الخلاصة»: إنّ البجلی له کتاب. و تقلا عن القمیین أنّ لیوسف بن عقیل کتابا، و قالوا: الظاهر أنّ الكتاب لمحمد بن قیس لأنّه تلمیذ و یقل عنه، و لم ینقلا و لا غیرهما أنّ لمحمد بن قیس الضعیف الذی یروی أيضا عن أبی جعفر علیه السلام کتابا، و کذا الممدوح مع عدم ثبوت نقله عن الإمام علیه السلام.

۱۳. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفي الشیعة، ص ۲۲۳:

محمد بن قیس أبو عبد الله البجلي، ثقة، عين، كوفي، روى عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام. له كتاب القضايا المعروف، رواه عنه عاصم بن حمید الحناط، و یوسف بن عقیل و عبید ابنه. أخبرنا أحمد بن عبد الواحد قال حدثنا علي بن محمد القرشي قال: حدثنا علي بن الحسن بن فضال، عن عبد الرحمن بن أبی نجران، عن عاصم، عن محمد بن قیس. أخبرنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن موسى قال: حدثنا أبو علي بن همام قال: حدثنا العباس بن محمد بن الحسين، عن أبيه، عن عبد الرحمن بن أبی نجران، عن عاصم عنه.

✓ رجال العلامة - خلاصة الأقوال، ص ۱۵۰:

محمد بن محمد بن قیس البجلي و له كتاب يساوي كتاب محمد بن قیس الأسدي أبی عبد الله و هذا محمد بن قیس البجلي یکنی أباً عبد الله أيضا و هو ثقة عين كوفي روى عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام و لنا.

۱۴. کما اینکه در زمان ما/ المنار را گاهی می‌گویند تألیف رشید رضا است و گاهی می‌گویند تألیف عبده است. این کتاب در واقع تقریرات عبده است، منتها رشید رضا آن را به قلم درآورده و چیزهایی به آن اضافه کرده است. اتفاقاً در اینجا سخنان اشتباهی را اضافه کرده که در کلام استادش نبوده است و ظاهراً برخی دیگر نیز از او گرفته‌اند که ربای در سرمایه گذاری عیبی ندارد ولی ربای مصرفی حرام است.

است اما صاحب کتاب نبوده است. و احتمال اینکه راوی این روایت محمد بن قیس ممدوح باشد، خیلی ضعیف‌تر است؛ چون اصلاً ثابت نیست ایشان از امام باقر علیه السلام بتواند نقل روایت کند یا عملاً نقل نکرده است. بنابراین به قرینه این که یوسف بن عقیل به همراه عاصم بن حمید، راوی محمد بن قیس البجلی است و فقط البجلی صاحب کتاب بوده و آن دو نفر دیگر صاحب کتاب نبودند و نیز اینکه گفته شده یوسف بن عقیل هم کتابی دارد که به نظر می‌آید همان کتاب بجلی باشد، *أظهر* و بلکه ظاهر آن است که محمد بن قیس در این روایت، همان البجلی ثقه است. به هر حال صاحب *مفتاح الكرامة* بنا را بر *صحت* سند می‌گذارد.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی